

نبرد آزادی بخش شهادت طلبان

محمدیاسررجبی / روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۶ شمسی، زندان مرکزی رژیم صهیونیستی در نوار غزه، شاهد فرار ۶ تن از زندانیان خود بود. این افراد همگی از اعضای فعال «سازمان جهاد اسلامی فلسطین» بودند که سازماندهی و اجرای حملات ضد صهیونیستی متعددی را طی دو سال گذشته در کارنامه خود داشتند.

انتشار خبر فرار این مجاهدان، به شدت روی فلسطینیان ساکن اراضی اشغالی تأثیر گذاشت و شادی خاصی را در میان آنان ایجاد کرد، زیرا صهیونیست‌ها همواره مدعی بودند که فرار از زندان‌های آنان غیرممکن است. اشغالگران ادعا می‌کردند که افراد تحت تعقیب هرگز نخواهند توانست از چنگ ما بگیرند، مگر این که از اراضی اشغالی خارج شوند. روال طبیعی این بود که افراد تحت تعقیب رژیم صهیونیستی، بلافاصله از نوار غزه خارج می‌شدند، اما این ۶ تن نه تنها در «نوار غزه» باقی ماندند بلکه موفق شدند طی ماه‌های آینده با تشکیل چند هسته مقاومت چندین عملیات متهورانه علیه اشغالگران به انجام برسانند.

اهالی غزه و کرانه باختری از این که می‌دیدند نظامیان صهیونیست پنج ماه تمام را در منطقه‌ای کوچک و محدود مانند غزه به دنبال شش مجاهد شناخته شده هستند و کاری از پیش نبرده‌اند بسیار به هیجان آمدند. خصوصاً این که فراریان، هنوز هم دست از عملیات ضد صهیونیستی برنداشته بودند. روز ۱۴ مهر ماه ۱۳۶۶، فراریان زندان غزه، طی نبردی رودرو و خونین که به «عملیات شجاعیه» معروف شد پس از وارد کردن خسارات کم سابقه به اشغالگران، همگی به شهادت رسیدند.

پنج‌روز بعد، در شامگاه روز ۴ آذر نوامبر ۱۳۶۶، چهار جوان فلسطینی از اعضای «جبهه خلق - فرماندهی کل» سوار بر چهار فروند کایت موتوری، از ارتفاعات جنوب لبنان به پرواز درآمدند و پس از عبور از فراز «کمر بند امنیتی» در حوالی شهرک صهیونیست‌نشین «گریات اشمونه» به زمین نشستند. در حاشیه این شهرک پادگانی با نام «کیپور» قرار دارد که در آن زمان «ستاد فرماندهی نیروهای هواورد اسرائیل» موسوم به «تیپ گولانی» در آن مستقر بود.

چهار مجاهد، با سلاح انفرادی و نارنجک به سوی مدخل پادگان یورش بردند.

نتیجه این عملیات بی‌سابقه، چهل کشته و زخمی بود و ستاد فرماندهی ارتش صهیونیستی به کشته شدن شش کماندو، از جمله «معاون فرماندهی پادگان» اعتراف کرد.

انعکاس اخبار این عملیات حماسی برای فلسطینیان ساکن اراضی اشغالی (نوار غزه و کرانه باختری)، قتیله بشکه باروت را روشن کرد. «قهرمانی‌های مردان شجاع فلسطینی» چیزی بود که فلسطینی‌ها پس از ۴۰ سال امید بیپه‌وده به تحرکات نظامی و سیاسی خارج از مرزهای فلسطین، برای تقویت روحیه خود شدیداً به آن نیازمند بودند. دیگر سربازان صهیونیستی که در خیابان‌های نابلس، الخلیل و غزه گشت می‌زدند به چشم مردم به سان غول‌هایی ترسناک نبودند، بلکه اهدافی مناسب و آسیب‌پذیر به حساب می‌آمدند.

تنها ۱۰ روز پس از «عملیات مجاهدان کایت سوار»، در ۱۵ آذر ۱۳۶۶، یک تریلر متعلق به صهیونیست‌ها، با گروهی از کارگران فلسطینی که به خانه‌های خود در نوار غزه باز می‌گشتند برخورد کرد و ۴ فلسطینی کشته شدند. کسی در سرزمین‌های فلسطینی تردید نداشت که این تصادف عمدی بوده و برای تلافی عملیات «عملیات مجاهدان کایت سوار» و قتل یک صهیونیست در همین روز (۶ دسامبر) صورت گرفته است.

روز ۱۸ آذر، طی مراسم تدفین چهار فلسطینی در اردوگاه «جبالیا» بشکه باروت منفجر شد. جوانان فلسطینی با فریاد «الله اکبر» با سنگ به هدف‌های متعددی که تا چند روز پیش از آن‌ها می‌ترسیدند حمله بردند. پلیس نظامی غزه، پاسخ سنگ‌ها را با گلوله داد و اولین شهید «انتفاضه اول» به خون غلطید: «حاتم الزیسی، ۱۵ ساله».

تصور رژیم صهیونیستی بر این بود که با چنین زهر چشمی، مانند سالیان گذشته همه چیز به سرعت روبه آرامی خواهد گذاشت. چند روزی طول کشید تا «سران تل آویو» متوجه شوند با چه پدیده‌ای روبه‌رو هستند. این یک «انقلاب» بود.

تا پیش از این، سازمان‌های فلسطینی، برای بزرگ‌نمایی مبارزات خود از واژه «انقلاب» استفاده فراوانی می‌کردند. در نظر این سازمان‌ها که غالباً چپ‌گرا بودند، منظور از «انقلاب»، همان «انقلاب خلقی» موعودی بود که باید «رنجکشیدگان فلسطینی» علیه «امپریالیست‌های صهیونیست» برپا می‌کردند و با «پرچم سرخ» به اردوگاه ابر قدرت شرق یعنی شوروی می‌پیوستند. اما هم فلسطینیان خارج از اراضی اشغالی و هم صهیونیست‌های اشغالگر به خوبی می‌دانستند که در «سرزمین‌های ۴۸ و ۶۷» خبری از «انقلاب» نیست.

فلسطینیان زیر چکمه اشغالگران، خود را به گوش سپردن به اخبار منازعات کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی و عملیات‌های گاه و بی‌گاه فدائیان فلسطینی از خارج از مرزها دلخوش کرده بودند.

هیچ کدام از رهبران فلسطینی در خارج از «فلسطین اشغالی» امیدی به تحرکات مردمی در داخل فلسطین نداشتند و اصولاً آن را مفید به فایده نیز نمی‌دانستند.

خاطرات انقلاب بزرگ فلسطین در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ و عقیم ماندن نهایی انقلاب هنوز در حافظه تاریخی نخبگان میهن‌پرست فلسطینی باقی بود اما آن چه از ۱۸ آذر سال ۶۶ آغاز شد، روز به روز به شرایط انقلاب نزدیک می‌شد. افزایش سریع تعداد شهدای فلسطینی نشانه گسترش سریع قیام بود ظرف چند هفته، ده‌ها زن و مرد غیرنظامی که تنها به سنگ و فلاخن مجهز بودند، با گلوله جنگی به خاک افتادند. تشییع جنازه هر شهیدی، تبدیل به تظاهراتی جدید می‌شد و اندک اندک «کوکتل مولوتف» نیز در کنار «سنگ» و «فلاخن» علیه پلیس و «ارتش صهیونیستی» استفاده شد. اشغالگران در تمامی این چند هفته با بلاتکلیفی و گیجی، مطابق رویه مرسوم خود، تنها به تشدید خشونت و دادن پاسخ سنگ با گلوله ادامه دادند، با این امید که مردم روز بعد را در خانه خود باقی بمانند، اما نه تنها چنین آرزویی محقق نشد، بلکه «انقلاب» به سرعت از «نوار غزه» به «کرانه باختری رود اردن» هم نفوذ کرد.

آنچه پیش از دیگر عوامل، این «قیام مردمی» را واجد شرایط یک

